

۳۱۸ پاسخ عمر

طب، همان مأخذ پیشین.

عمر در پاسخ ایشان نوشت:

با کسانی که همپیمان شما نیستند و جایگاه خویش را ترك نگفته‌اند، چون همپیمانانی که در دیار خویش مانده و با شما به پیکار برنخاسته و پیشنهادتان را پذیرفته‌اند، رفتار کنید. با کشاورزانی که در سرزمین خود مانده‌اند، نیز همان رفتار را در پیش گیرید. نیز همه کسانی که دعوی رها نکردن سرزمین خود را دارند و ادعایشان پذیرفتنی است، از پناه اسلام برخوردار خواهند بود. ولی چنانچه ادعایشان پذیرفته نشود، آشکارا به آنان اعلام کنید^۱ که با شما پیمانی ندارند. اما آنان که به دشمن یاری نموده و از جایگاه خود کوچیده‌اند، کار ایشان از سوی خدا به شما واگذار گشته است. اگر می‌خواهید، آنان را به مانند در سرزمینشان فراخوانید که در پناه اسلام برای شما کار کنند و سرگزیت بپردازند. چنانچه نپذیرفتند، آنچه را که خداوند از دارایی ایشان، بهره شما ساخته است، میان خود بخش کنید.

۱. بنگرید: سورة انفال ۵۸؛ نیز پانوشت ۴ پ ۳۱۶. م.

۲-۱/۳۱۸

نامه عتبة بن غزوان درباره ابله به عمر و پاسخ آن

طب ص ۲۳۸۴-۲۳۸۵؛ بلا ص ۳۴۱؛ الأخبار الطوال، دینوری ص ۱۲۳؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۲۱/ب.

بلاذری گفته است: عتبة بن غزوان، با مردم ابله پیکار کرد و آنجا را با پیکار گشود. به عمر نامه نوشت و او را از این پیروزی، آگاه ساخت و یادآور شد که ابله، گذرگاه بحرین، عمان، هند و چین است.

دینوری آورده است: اما بعد، سپاس خدای را که ابله را بر ما گشود؛ و زر و سیم و فرزندان مردم

آنجا را بهره‌ما ساخت. ابله لنگرگاه کشتیهایی است که از عمان، بحرین، پارس، هند و چین می‌آیند. به‌خواست خداوند، آن را به‌شرح برای تو خواهم نوشت.

طبری گفته است: عتبه بن غزوان، با سیصد تن از جنگجویان، به‌سوی بصره آمد. وی چون نیزار را دید و آواز غوکان را شنید، گفت: امیر مؤمنان به من دستور داده است که در دورترین بخش خشکی سرزمین تازیان و نزدیکترین بخش کشتزار سرزمین ایرانیان، فرود آیم. اینجا، آنجایی است که باید فرمان پیشوای خود را به‌کار گیریم. از این‌رو در الخریبه اردو زد. پانصد تن از سواران دلاور، برای دفاع از شهر ابله، در آنجا به‌سر می‌بردند. آنجا لنگرگاه کشتیهای چینی و سرزمینهای پس از آن بود... سپس مردم شهر، برای نبرد با آنان بیرون آمدند و عتبه، با ایشان به کارزار پرداخت... مسلمانان به درون ابله درآمدند و به کالا و جنگ‌افزار و زر، دست یافتند. عتبه، این پیروزی را برای عمر نوشت و نامه را همراه نافع بن حارث فرستاد.

عمر در پاسخ او نوشت:

شما توان آن ندارید که بر روی زمین کار کنید. از این‌رو، نباید حتی یک تن از مردم آنجا در دست شما بماند. به‌اندازه‌زمینی که در دست ایشان مانده است، برای آنان خراج معلوم کن.

۴-۳/۳۱۸

فرمان عمر درباره‌ آزادسازی اسیران مناخر

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۴۸/ب.

از مهلب بن ابوصفیره روایت است که گفت: مناخر را در محاصره گرفتیم و سپاهیان، به اسیرانی دست یافتند و رویداد را به عمر نوشتیم.

متن نامه، به‌دست نیامده است.

عمر، در پاسخ نوشت:

مناخر یکی از شهرهای سواد است. از این‌رو، آنچه به‌دست آورده‌اید به مردم آن، بازگردانید.

۵/۳۱۸

فرمان عمر، درباره آزادسازی اسیران میسان

الأموال، ابن‌زنجویه (خطی) ورق ۴۸/ب؛ شرح السیر الکبیر، سرخسی (چ هیرآباد)
۱۷۳/۱-۱۷۴. بنگرید: پ ۳۶۶.

ایو الرقاد شوپس به ما گفت: دختری از مردم میسان را اسیر گرفتیم و زمانی با وی همبستر گشتم. سپس فرمان عمر به ما رسید که: اسیران میسانی را که در اختیار دارید، آزاد سازید. پس من او را آزاد ساختم. سوگند به خدا که نمی‌دانم او را چگونه رها کردم: باردار، یا بی‌بار. به خدا سوگند، از آن بیم داشتم که از پشت من در میسان، مردان و زنانی پدید آیند.

۳۱۹

نامه سغد به عمر و پاسخ عمر به وی

طبری ص ۲۴۲۶-۲۴۲۷.

ما پس از پشت‌سرنهاندن رویدادهای میان قادیسیه و بهر سیر، به بهر سیر رسیدیم و هیچ‌کس به پیکار ما نیامد. من اسبها را در یکجا فراهم آورده و کشاورزان را از روستاها و دژها گرد آورده‌ام. نظر خویش را بیان کن.

۳۲۰ پاسخ عمر

طب، چون ماخذ پیش.

عمر در پاسخ وی نوشت:

آن دسته از کشاورزان که در سرزمین خود مانده و به یاری دشمنان شما نپرداخته‌اند، همین رفتارشان برای آنان پناه است. آنان که گریخته و سپس به دست شما افتاده‌اند، شما خود می‌توانید دربارهٔ ایشان تصمیم بگیرید.

۳۲۱-۳۲۲

نیز نامهٔ سعد به عمر، دربارهٔ سرشماری و پاسخ عمر به وی

طبری ص ۲۴۶۷.

سعد مردم پیرامون مدائن را گرد آورد و دستور داد که آنها را بشمارند. آنان یکصد و سی و چند هزار تن بودند و ایشان نیز^۱ سی و اندی هزار خانوار بودند که دید چون آنان را قسمت کند، سهم هر خانوار (مسلمان) سه تن (از مدائتیها) می‌شود. وی در این باره به عمر نامه نوشت.

عمر در پاسخ وی نوشت:

کشاورزان را به حال خود گذار؛ مگر کسی که با تو نبرد کرده و یا از تو گریخته به دشمن روی آورده و سپس به دست تو گرفتار آمده باشد. دربارهٔ اینان، همان رفتار را که با کشاورزان پیش از ایشان به کار بستی، در پیش گیر. هنگامی که پیرامون رفتار با گروهی، فرمانی به تو می‌دهم، همان را دربارهٔ همانندان آن گروه نیز به کار گیرید.

۱. منظور از سی و اندی هزار خانوار، مسلمانان هستند. متن طبری چنین است: «و جمع سعد من وراء المدائن وأمر بالإحصاء فوجنهم بضعة وثلاثين ومائة ألف ووجدتهم بضعة وثلاثين ألف أهل بيت ووجدت قسمتهم ثلثة لكل رجل منهم بأهلهم». م.

۳۲۴-۳۲۳

نامه‌نگاری سعد، با عمر^۱

طب ص ۲۴۶۷.

سعد دربارهٔ مردم غیرکشاورز، به عمر نامه نوشت و عمر در پاسخ وی نوشت: تا زمانی که ایشان را میان خود قسمت نکرده‌اید، تصمیم دربارهٔ آنان با شماست. هر یک از دشمنان اسلام، زمین خود را رها سازد، آن زمین از آن شماست. چنانچه آنها را فراخوانید و پیش از بخش کردن زمین، ایشان را به زمینشان بازگردانید و از آنان سرگزیت بستانید، در پناه اسلام خواهند بود؛ ولی اگر ایشان را فراخوانید، آن زمین، در شمار دارایی شما و از آن کسانی خواهد بود که خداوند آن را به ایشان داده است.

۱. طبری ۲۴۶۷/۵. م.

۳۲۵

فرمان عمر به سعد، هنگام گشودن عراق

ابویوسف ص ۱۳-۱۴؛ الخراج، یحیی بن آدم، ش ۴۹ و ۱۲۱؛ مقابله کنید: الخراج، قدامت بن جعفر ص ۱۷۹؛ ابن عبد ربه، ج ۱/۱۴۴؛ ابو عبید، ۱۵۰؛ کنز العمال ج ۲/ش ۴۰۲۰؛ فتوح البلدان، بلاذری ص ۳۷۴؛ شرح السیر الکبیر، سرخسی ش ۲۰۱۸؛ تاریخ بغداد، خطیب ج ۱/۹؛ تاریخ عمر، ابن جوزی ص ۶۹؛ الأموال، ابن زنجویه، (خطی) ورق ۳۱/ب.

اما بعد: نامهٔ تو به من رسید. در آن یاد کرده بودی که مردم از تو خواسته‌اند که دست‌آورده‌های پیکار مسلمانان و آنچه را که خداوند در اختیار ایشان نهاده است، میان آنان بخش کنی. آنگاه که این نوشتهٔ من به دست تو رسید، نیک بنگر، دارایی و چهارپایانی را که سپاهیان اسلام به میان لشکر آورده‌اند، در میان مسلمانان حاضر بخش کن؛ ولی زمینها و جویبارها را به کارگران آنها واگذار تا در شمار بخششهای مسلمانان درآید. زیرا اگر آنها را به حاضران بخش کنی، چیزی برای مردم پس از ایشان نخواهد ماند.

من از این پیش به تو فرمان داده بودم که به هر کس که برمی‌خوری، پیش از پیکار او را به اسلام فراخوانی. هر کس که پیش از پیکار اسلام پذیرد، در شمار مسلمانان و در سود و زیان، با ایشان برابر خواهد بود و در اسلام نیز سهمی خواهد داشت. کسی که پس از ستیز با مسلمانان و از پای درآمدن، به اسلام روی آورد، وی نیز مسلمان است، اما داراییش از آن مسلمانان خواهد بود. زیرا ایشان دارایی وی را پیش از گرویدن او به اسلام، به دست آورده بوده‌اند. این، فرمان و سفارش من به تو است که [از هیچ مسلمان و صاحب پیمانی - در صورتی که مسلمان، زکات خود و پیمان‌دار، گزیت خود را پردازند - یکدهم (عشریه) نستانی، پرداخت یکدهم، تنها بر عهده اهل کارزار با اسلام است که بخواهند در سرزمین ما بازرگانی کنند].

۱/۳۲۵، ۲، ۳، ۴، ۵

مکاتبه عمر با عثمان بن حنیف، درباره مساحتی سرزمین عراق

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۲۵/ب.

عمر به عثمان بن حنیف نوشت که: تل، بیشه، شوره‌زار ناآباد، باتلاق و جایی را که آب به آنجا نمی‌رسد، مساحتی مکن.

(راوی) گوید: ذراع عمر در پیمودن مساحت، یک ارش و یک قبضه^۱ بود. پس عثمان به عمر نوشت: من، همه زمینهایی را که آب فرامی‌گیرد - چه آباد و چه ناآباد - سی و شش هزار هزار (سی و شش میلیون) جریب یافتم.

عمر به وی نوشت:

بر هر جریب زمینی که آب به آن می‌رسد - خواه آباد و خواه ناآباد باشد و خواه، دارنده زمین، آن را بکارد یا نکارد - یک درهم و یک قفیز، خراج ببند. بر هر جریب از تاکستانها، ده درهم و بر نخلستانها، پنج درهم خراج معلوم کن.

نیز عمر گفت: این کار در آبادساختن کشورشان، به آنان کمک خواهد کرد. و باید توانگران ایشان، چهل و هشت درهم و مردم پایین‌تر از ایشان، بیست و چهار درهم و تهیدستان، دوازده درهم پردازند... عمر بن خطاب، با خراجی که برایشان بست، آنان را از بردگی رهانید و بر آن زمین اجاره‌دارشان ساخت. در نخستین سال، هشتاد هزار هزار (هشتاد میلیون) درهم از سواد کوفه، خراج ستانند و در سال دیگر، یکصد و بیست هزار هزار (صد و بیست میلیون) درهم، خراج بردند.

دهقانان دربارهٔ تاکهایشان نزد عثمان بن حنیف آمده و گفتند: تاکستانی که به شهر نزدیک است، یک خوشه از انگور آن را به یک درهم می‌فروشند؛ ولی آنهایی که از شهر دورند، یکبار از انگور آنها را به یک درهم می‌فروشند. عثمان این موضوع را به عمر نوشت. عمر در پاسخ وی نوشت که: به اندازهٔ دو بها و دو مکان، از این بردارد و بر آن بیفزاید. ولی از اصل خراج چیزی نکاست.

۱. فراع: واحد طول، از ابتدای ساعد (آرنج) تا سرانگشتان و قبضه (مشت) واحد طول، به اندازهٔ چهار انگشت بوده است (فرهنگ دکتر معین). م.

۳۲۶

نامهٔ عمر به مردم بصره، دربارهٔ فرمانرواساختن ابوموسی بر ایشان

طبری ص ۲۵۳۲.

اما بعد: من ابوموسی اشعری را به فرمانروایی شما گسیل داشتم تا داد ناتوان را از توانا بستاند و همراه شما با دشمنان کارزار کند. از حق شما دفاع کند. دست‌آوردهای جنگی‌تان را شماره نماید و سپس آنها را در میان شما بخش کند و راهتان را هموار سازد.

۳۲۷

نامهٔ عمر به عبدالله بن قیس، ابوموسی اشعری، معروف به فرمان به کار بستن شیوهٔ داوری و فرمانروایی

امام ابویوسف (امام محمد شیبانی در کتاب الأُصل، جاحظ در التبیان والتبیین، از او روایت کرده‌اند. شاید جاحظ از کتاب أدب القاضی، نوشتهٔ ابویوسف یا نسخهٔ خطی تونس که به ابویوسف نسبت داده شده است و از او نیست، روایت کرده است. وگرنه، روایت جاحظ نسبت به کتاب الخراج [مصر ۱۳۴۶ هـ، ص ۱۴۰] اقتباسی بیش نیست)؛ الأُصل، امام محمد شیبانی، باب

أدب القاضی (چنان که حاکم مروزی در المختصر الکافی و سرخسی در المبسوط، از وی نقل کرده‌اند؛ ولی این باب در نسخه‌های خطی که من از کتاب الأصل شیانی دیده‌ام، به چشم نمی‌خورد)، در همین کتاب، در کتاب صلح و کتاب دعاوی و بیّنات، اقتباس‌هایی از این نامه، صورت گرفته است؛ احمد بن حنبل (دارقطنی و بیهقی در سنن خود، از وی روایت کرده‌اند، اما نمی‌دانیم از کدام کتاب وی روایت کرده‌اند. زیرا که در مسند ابن حنبل، به این نامه دست نیافتیم)؛ التبیان والتبیین، جاحظ (از ابویوسف و سفیان بن عیینه) ۱/۱۶۹؛ ادب القاضی، خصاف (این کتاب دارای نسخه‌هایی خطی است که ما آنها را ندیده‌ایم؛ ولی این نامه در شرح‌های این کتاب، نوشته جصاص و ابن مازة آمده است)؛ غیون الأخبار، ابن قتیبه ۱/۶۶؛ أنساب الأشراف بلاذری (خطی رئیس الکتاب در استانبول) ۲/۶۲۳-۶۲۴؛ الکامل مبرّد ص ۹؛ الیقذ الفرید، ابن عبدربه ۱/۳۳؛ المختصر الکافی، حاکم مروزی شهید (خطی فیض الله و ملاچلی در استانبول) و آن، خلاصه باب ادب القاضی از کتاب الأصل شیانی است؛ شرح ادب القاضی، خصاف، به شرح ابوبکر جصاص رازی (خطی استانبول، سلطان احمد) ورق ۵/الف؛ السنن، دارقطنی ص ۵۱۲-۵۱۳؛ إعجاز القرآن، باقلانی ص ۲۱۴-۲۱۶؛ المبسوط، عبدالعزیز خلوانی (خطی ایاصوفیا در استانبول، متن نامه با شرح آن) ورق ۴۹۰/ب - ۴۹۱/الف؛ الأحکام السلطانیة، ماوردی ص ۱۱۹-۱۲۱؛ المبسوط، سرخسی ۱۱۶/۶۰-۶۵ (متن نامه و شرح آن)؛ السنن الکبری، بیهقی ۱۰/۱۵۰ (نیز مقابله کنید: ۱۱۹/۱۰ از همان)؛ المعرفة، بیهقی (من آن را ندیده‌ام ولی مُحثسی المحلی، ابن حزم ۱/۶۰، از آن، نقل کرده است)؛ شرح ادب القاضی، خصاف، به شرح عمر بن عبدالعزیز بن مازة (خطی شهید علی پاشا در استانبول) ورق ۱۳/الف متن نامه و شرح آن، در آن تصریح شده است که خصاف به جز شرح باب ادب القاضی از کتاب الأصل شیانی، کاری نکرده است؛ و او نامه عمر را که در کتاب شیانی در آغاز باب آمده، به آخر آن برده و برخی از واژه‌های آن را برخلاف روایت شیانی آورده است؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق در ترجمه عبدالله بن قیس (خطی توپ قایی در استانبول) ورق ۱۸۲/الف - ۲۰۰/الف، اینها روایت‌هایی است از تبصرة الحکام فی أصول الأفضیة و مناهج الأحکام، ابن فرحون ۱/۲۱ (وی نیز آن را از عبدالملک بن حبیب سلمی قرطبی و جز او، نقل کرده است)؛ بدایع الصنائع، کاشانی ۷/۹؛ تاریخ عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، روایت‌های بسیار ص ۹۵-۹۹؛ نهایة الأرب، نویری ۶/۲۵۷؛ إعلام الموقعین، ابن قیم ۱/۷۱-۷۲، وی متنی را روایت و شرح کرده و گفته است که این متن نامه، با آنچه که راوی آن در دست فرزندان ابوموسی اشعری دیده، برابر است؛ المقننه، ابن خلدون ۱/۱۸۴؛ صبح الأغشی، قلقشنندی ۱۰/۱۹۳-۱۹۴؛ کنز العمال، علی المتقی ج ۳ ش ۲۶۳۲ (بمنقل از دارقطنی، سهیلی و ابن عساکر)؛ التذکره، ابن خمنون، ج ۱، ورق ۱۲۵/ب - ۱۲۶/الف (خطی احمد ثالث در استانبول ش ۲۹۴۸؛ و به ادب الکتاب عبدالحمید، ۱۲۳/الف و پس از آن نیز، ارجاع داده‌اند).

مقابله کنید: الجامع، عمر بن راشد (دو نسخه خطی فیض الله در استانبول و اسماعیل صائب در انکارا) باب القضاء؛ الموطاء، امام مالک ۲/۳۶؛ المصنّف، عبدالرزاق بن همام (خطی) باب ادب القاضی؛ المعتمد، ابوالحسن بصری معتزلی ۲/۷۳۴، مناقب ابی حنیفه، الکردری ۱/۱۴۵؛ الاحکام فی اصول الأحکام، ابن حزم ۶/۴۰-۴۱؛ المحلی، نیز ابن حزم ج ۱/۵۸-۵۹، ج ۹/۳۹۳، ۴۳۱؛ المحاسن و المساوی، بیهقی؛ اسلامی عدل گستری ابی آغاز مین، محمد

حمیدالله در مجله پژوهشهای علمی، دانشگاه عثمانی، حیدرآباد دکن، سال ۱۹۳۶، نیز در کتاب وی عهد نبوی کانظام حکمرانی باب ۵؛ الأم، شافعی ۱۱/۷، ۳۵، ۸۷؛ النهایة، ابن اثیر «اسا».

از آنجا که این نامه را ماوردی در الأحكام السلطانیة، و ابن خلدون در مقدمه خود آورده‌اند و این دو کتاب به بیشتر زبانهای بزرگ دنیا برگردانده شده‌اند، این نامه، در آن ترجمه‌ها نیز دیده می‌شود.... و بروکلمان، در کتاب تاریخ ادبیات عرب به زبان آلمانی، همه آنها را آورده است....

برای ترجمه‌ها و پژوهشها، نیز بنگرید:

D. S. Margoliouth, *Omar's Instruction to the Cadi*, in JRAS, London, 1910, p. 307-326.

cf. R.J.H. Gottheil, *History of the Egyptian Kadis*, P.VII. -H.F.A. (Amedroz), in: JRAS, London 1909, p. 1139.- M. Hamidullah, *Administration of Justice in Early Islam*, in: Islamic Culture, Hyderabad- Deccan, XI, 168-9. Belin dans JA, 4e Série, 1852, XIX, 97-100.

Charles Pellat, *Le milieu basrén et la formation de Gâhiz*, Paris 1953.

این مأخذ اخیر، چنان که در زیر می‌آید، زیر نام امیل تیان، پنهان گشته است.

Emile tyan, *histoire de L'organisation judiciaire en pays d'Islam*, Ire éd., p. 23, 106-113.

ما در این باره، در مقاله‌ای ویژه، به زبانهای فرانسوی و انگلیسی، به تفصیل زیر پژوهش کرده‌ایم.

M.Hamidullah, *L'Administration de la Justice au début de l'Islam, les instruction de 'Umar à Abû Mûsâ al-Ach'ari, dans le mensuel France Islam, Paris, No. 32-35, 1969-1970 (re produit sous forms d'une brochure avec textes arabes des documents).*

M.Hamidullah, *Administration of Justice under the Early Caliphate, Instruction of 'Umar to Abu-Mûsa al-Ash'ari in 17 H., in: Journal of Pokistan Historical Society, Karachi, XIC, 1971.*

دستور قضا، مقاله‌ای به زبان اردو، استاد سراج احمد فاروقی، در مجله «تجلیات» از دانشگاه کراچی/ پاکستان ۱۹۷۶-۱۹۷۷ ص ۴۱-۶۱ (به جز آنچه که یاد شد، وی به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۱۶/۳، الروض النضیر، در فقه زیدیه ۴/۴۷۷، أخبار القضاة، وکیع ۸۰/۱، جامع بیان العلم، ابن عبدالبر، ادب القاضی، خصاف، خطی برلین، ورق ۹/الف - ب، ادب القضاة، زکریا انصاری، خطی، ورق ۶/الف - ب، ادب القاضی، ماوردی ۱/۲۵۰، ۵۷۰، ۶۸۸، ۸/۲، ۹۳، ۲۴۱، و... نیز ارجاع داده است).

۱. به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

۲. از بنده خدا عمر امیر مؤمنان، به عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری)، درود بر تو.

۳. اما بعد: بی‌گمان، داوری کاری واجب و استوار و سستی پیروی گشته است. آنگاه که تورا به

داوری برگزینند، نیک بدان، سخن حقی که پیش نرود، سودی نخواهد بخشید.

۴. در نگرستن و نشستن، با همه کس یکسان باش؛ تا بزرگزاده‌ای به ستمگری تو دل نبندد و ناتوانی از دادگری تو نومید نگردد.
۵. ارائهٔ بیّنه بر مدعی و سوگند بر منکر است.^۱
۶. پدیدآوردن صلح در میان مردم، کاری است درست، مگر آنکه این کار، حرامی را حلال یا حلالی را حرام سازد.
۷. پس از یافتن راه راست، داوری ناروای گذشته، نباید تورا از بازگشت به حق بازدارد. زیرا هیچ چیز نمی‌تواند حق و درستی را از میان بردارد. بدان که بازگشت به درستی، از ادامهٔ راه در نادرستی بهتر است.
۸. بکوش تا آنچه را که بر دل تو می‌گذرد و در قرآن و سنت پیامبر، از آن سخنی به‌میان نیامده است، به شایستگی دریابی. کارهای همانند را بشناس و سپس آنها را با یکدیگر قیاس کن و پس از آن، هر کدام که به گمان تو در پیشگاه خدا بهتر و به‌درستی نزدیکتر است، برگزین.
۹. برای کسی که بر شخصی غایب ادعای حقی دارد، زمانی قرار ده که چنانچه تا پایان آن، بیّنه‌ای برای اثبات حق خویش بیاورد، به آن دست یابد؛ وگرنه، دربارهٔ او به داوری بنشین.
۱۰. همهٔ مسلمانان در گواهی دادن، در شمار دادگرانند؛ مگر کسی که با تازیانه کیفر دیده، یا کسی که گواهی دروغ از وی شنیده باشند؛ و یا کسی که دربارهٔ وابستن خود به مولی و سروری یا خویشاوندی، متهم^۲ باشد. خداوند از رازهای شما آگاه است و به‌سبب بیّنات و شواهد، از لغزشهای شما درمی‌گذرد.
۱۱. در جایگاههای حق که خداوند در برابر آنها، به شخص پاداش و اندوخته نیک خواهد بخشید، از پریشانی، دلتنگی و آزدگی به‌وسیلهٔ متخاصمان، بپرهیز. زیرا کسی که راز درون او میان خود و خدایش نیکو باشد، خداوند میانهٔ او و مردم را نیکو خواهد ساخت. هر کس به خاطر این جهان، خود را به چیزی جز آنچه که خداوند در او سراغ دارد، آراسته نماید، آفریدگار جهان وی را گرفتار ننگ خواهد ساخت.
۱۲. والسلام.

۱. بنگرید: الخلاف ۳/۲۵۶ «البيّنة على المدعى واليمين على المدعى عليه». - م.
 ۲. بنگرید: خطبة حجة الوداع ص ۴۳۱. حدیث دیگر از پیامبر (ص) آمده است: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ» (کسی که خود را به‌جز پدر خویش، و یا جز به سرور و مولای خود بازبندد، بی‌شک به نفرین و لعنت، گرفتار خواهد گشت). {الكامل، مبرد ۱/۱۵۱}. - م.

نیز فرمان عمر به ابوموسی اشعری

عیون الأخبار، ابن قتیبه ۱۱/۸.

اما بعد: بی‌گمان، مردم از سلطان خویش بیزارند. از خدا بترس که کوردلی ناشناخته و بار کینه‌ها، من و تو را فراگیرد. هر روز، زمانی را هرچند کوتاه، برای به‌کار بستن کیفرها به‌کار گیر. هرگاه دو کار که یکی از آن خدا و دیگری از آن این جهان است، برای تو پیش آمد، بهره‌ خویشت از سوی خدا را برگزین؛ زیرا این جهان تباه می‌گردد و سرای دیگر، پایدار خواهد ماند. نابکاران را به‌راسانید و از انجمن گشتن ایشان جلوگیری کنید. به دیدار بیماران مسلمان برو و هنگام به خاک سپردن مردگانشان، با آنان باش. در خانه‌ات را برای مردم بازگذار؛ و به تن خویش کارهای ایشان را سرپرستی کن؛ زیرا تو نیز یکی از آنان هستی، جز آنکه خداوند بار تو را سنگین‌تر از آنان نهاده است. من آگاه گشته‌ام که در تو و خاندانت، جامه، خوراک و مرکبی دیده شده است که مسلمانان را همانند آنها نیست. ای عبدالله پرهیز از آنکه همچون چهارپایی باشی که چون به جایگاهی پرگیاه گزر کند، جز فریعی تن، اندیشه‌ای دیگر در سر نداشته باشد؛ در صورتی که مرگش در فریعی است.

آگاه باش که هرگاه، کارگزاری از راستی به ناراستی گراید، فرمانبران وی نیز از راستی، بازخواهند گشت. بدبخت‌ترین مردم کسی است که دیگران به‌وسیله او دچار بدبختی گردند. والسلام.

۱. در حدیث آمده است که: *إِجْتَلِ الْفُسَاقِ يَدَا يَدَا وَرَجُلًا رَجُلًا، فَإِنَّهُمْ إِذَا اجْتَمَعُوا وَسَوَسَ الشَّيْطَانُ بَيْنَهُمْ بِالشَّرِّ. يَعْزِي نَابِكَارَانَ رَأْسَهُمْ دُونَ دَارِهِ، كَمَا إِذَا كَرِهَ أَحَدُهُمْ آيَاتَهُ، أَيْسَابُ إِشْرَاقِهِ رَأْسَهُ بِدِينِهِ فَرَأَى خَوَافَهُ خَوَافًا* (الفائق ۴/۱۲۷؛ أساس البلاغة ۲/۵۶). — م.

۳۲۸/الف

نیز فرمان عمر به ابوموسی، درباره برگزیدن قاضیان کوچک در حوزه فرمانروایی خود

اخبار القضاة، وکیع، ۷۷-۷۶/۱.

از قطان بن سفیان، از پدرش روایت است که گفت: فرمان عمر به ابوموسی را خواندم: جز توانگر و بزرگزاده را برای کار داوری برگزین؛ زیرا توانگر، چشم به دارایی مردم ندارد، و بزرگزاده، در میان مردم از پیامدهای داوری نمی‌هراسد.

۳۲۹

نامه عمر به معاویه بن ابوسفیان

(یا چنان که بلاذری گفته است، به ابوموسی اشعری؛ شاید این دو نوشته، دو نامه با یک محتوا بوده است: یکی به والی شام و دیگری به والی بصره).

المیسوط. سرخسی ۶۶/۱۶ (متن فرمان و شرح آن): أخبار القضاة، وکیع ۷۵-۷۴/۱؛ بصر ۳۳/۱؛ انساب الأشراف، بلاذری، خطی استانبول ۶۲۴/۲.

اما بعد: من درباره داوری، نامه‌ای به تو نوشته‌ام که به‌جان خودم سوگند، در آن از هیچ‌گونه نیکخواهی در حق تو فروگذار نکرده‌ام. دارای پنج خصلت باش تا دینت از گزند به‌دور ماند و برترین بهره را از آن ببری:

هرگاه دو تن به داوری نزد تو آیند، دلیل خردپسند و سوگند برنده از آنان بخواه. ناتوان را به خود نزدیک ساز تا دل وی نیرومند و زبانش بازگردد. شخص دور از وطن را بنواز، که اگر وی را ننوازی، از حق خویش چشم پوشیده به‌سوی خاندان خود بازخواهد گشت. زیرا بسیاری کسانی که به‌دلیل سربلند نکردن، حق خود را از دست داده‌اند. تا آنگاه که حکم داوری برایت روشن نگشته است، به برقراری آستی در میان مردم بپرداز.

۱/۳۲۹

نامه عمر به ابوعبیده بن جراح در شام، درباره داوری

الخراج، ابویوسف (ج بولاق) ص ۶۷.

اما بعد، من نامه‌ای به تو نوشته‌ام که سوگند به جان خودم، در آن از هیچگونه نیکخواهی نسبت به تو کوتاهی نکرده‌ام. با پنج خوی همراه باش تا دین تو از هر گزندی دور ماند؛ و تو خود از برترین بهره خوی برخوردار گردی: هنگامی که دو خصم نزد تو آیند، از گواهان دادگر و سوگندان برنده سودجوی. سپس، ناتوان را به خود نزدیک گردان تا زبانش بازگردد و دلش آرام گیرد. شخص دور از وطن را دریاب، زیرا که اگر مانند وی به درازا کشد، از خواسته خود چشم پوشیده به سوی خاندان خوی بازخواهد گشت. کسی که دعویش باطل شمرده شود (یا به ادعایش توجهی نشود) سر خود را بلند نخواهد کرد. تا زمانی که حکم دعوایی برای تو روشن نگشته است، در آشتی بکوش. والسلام.

۱. معنی این جمله: «وإن الذی أبطل من لم یرفع به رأساً» به درستی مفهوم نشد و ترجمه آن، بر پایه گمان و احتمال انجام گرفت. ناشر کتاب الخراج ابویوسف (ج پنجم، قاهره ۱۳۹۶) نیز، به پریشانی و ناستواری این جمله، توجه داشته که تردید خود را نسبت به درستی آن، با عبارت «کذا بالأصلین»؛ بیان کرده است (بنگرید: الخراج ص ۱۲۷). م.

۲/۳۲۹

نامه عمر به ابوعبیده و معاذ، درباره تعیین قاضیان دون پایه

(گویا این دو نوشته، دو نامه با یک متن بوده است)

سیر أعلام النبلاء، ذی ۳۲۶/۱ (آن گونه که محمد مصطفی اعظمی در دراسات فی الحدیث النبوی ص ۴۴۵ آورده است).

در پی مردان درستکار باشید و آنان را بر کار قضا بگمارید و هزینه زندگیشان را تأمین کنید.

۴-۳/۳۲۹

مکاتبه عمر و قاضی شریح، قاضی کوفه

سُنن دارمی ۶۰/۱؛ إعلام الموقّعين، ابن قیم ۶۵/۱-۶۶، ۹۰؛ الأعظمی در دراسات فی الحدیث النبوی (ج بیروت، ۱۹۸۰) ۱۷/۱-۱۸، وی به همه ماخذ زیر نیز، ارجاع داده است: سُنن نسائی ۲۰۴/۸؛ أخبار القضاة، وکیع ۱۸۹/۲-۱۹۰؛ حلیة الأولیاء، ابونعیم (ج ۱۹۳۲) ۱۲۶/۴؛ السُنن الکبریٰ، بیهقی ۱۱۵/۱۰.

از شریح روایت است که وی به عمر نامه نوشت و از او پرسشی کرد. متن نامه، در دست نیست.

عمر در پاسخ وی نوشت:

بر بنیاد آنچه در کتاب خدا آمده است، داوری کن. اگر آنچه را که در پی آنی، در کتاب خدا نیافتی، بر پایه سنت پیامبر خدا (ص) رفتار کن. چنانچه در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) نبود، بدانسان که نیکمردان داوری کرده‌اند، داوری کن. در صورتی که خواسته تو، در قرآن و سنت پیامبر و رفتار درستکاران نبود، اگر خواستی، با نظر خود پیش برو و اگر نخواستی، درنگ کن. به باور من، درنگ برای تو بهتر است....^۱

۱. تفاوت متن دارمی با آنچه که یاد شد، تنها در این است که در آن، به جای عبارت «فاقصر ما قضی به الصالحون»، «فانظر ما اجتمع علیه الناس فخذبه» (در جستجوی اجماع امت اسلام باش و آن را به کار بند) آمده است. از این رو، از تکرار برگردان، پرهیز گشت. م.

۳۳۰

فرمان عمر به نعمان بن مقرن فرمانده سپاه

طبری ص ۲۵۹۶-۲۵۹۷.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
از بنده خدا عمر امیرمؤمنان به نعمان بن مقرن، درود بر تو؛ من همراه تو آفریدگاری را که جز او
خدایی نیست، می ستایم.

اما بعد: من آگاه گشته‌ام که گروه بسیاری از پارسیان، برای پیکار با شما در شهر نهاوند گردهم آمده‌اند. آنگاه که این نوشته من به دست تو رسد، به فرمان و یاری و پیروزی خدا، با مسلمانان همراه خود [به سوی نهاوند] راه بیوی. آنان را از سنگستانها راه میر تا رنجور نگردند. مسلمانان را از هیچ حقی بازمدار تا آنان را به سوی کفر بکشانی. ایشان را به درون مردابها میر، زیرا بهراستی در نظر من يك تن مسلمان از یکصد هزار دینار محبوبتر (و ارزشمندتر) است.
و درود بر تو.

۳۳۱

پیمان نَعمان با مردم بهراذان

طبری ص ۲۶۳۲-۲۶۳۳.

وی به جانها، داراییها و زمینهای مردم بهراذان، پناه داده است. هیچ‌یک از آیینهای آنان، دگرگون نخواهد گشت و کسی ایشان را از پرداختن به کارهای دینی، باز نخواهد داشت. تا آنگاه که هر فرد بالغ آنان، همه‌ساله به اندازه توانایی خویش، سرگزیت مقرر را به فرمانروای خود بپردازد و ایشان فرد در راه مانده را راه بنمایند و راهها را آباد سازند و لشکریان اسلام را که برایشان گنر کنند، خوراک دهند و یک‌شب و یک‌روز به آنان جای دهند، و نیز بر پیمان خویش استوار و نیکخواه مسلمانان باشند، جان و مال و زمینشان در پناه اسلام، از تجاوز دشمن به‌دور خواهد ماند. ولی چنانچه نابکاری کنند و پیمان را دگرگون سازند، مسلمانان در برابر ایشان تعهدی نخواهند داشت.
عبدالله بن ذی السُّهَمین، قَعقاع بن عمرو و جَریر بن عبدالله، گواه گشتند.
(و در محرم سال نوزده نوشته شد.)

پیمان خذیفة بن یمان با مردم ماه دینار

طبری ص ۲۶۳۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته امانی است که خذیفة بن یمان، بر جانها، داراییها و زمینهای مردم ماه دینار داده است. هیچیک از آیینهای ایشان، دگرگون نخواهد گشت و کسی آنان را از پرداختن به کارهای دینی، باز نخواهد داشت. تا آنگاه که هر فرد بالغ ایشان، همساله به اندازه توانایی خود، سرگزیت مقرر را به فرمانروای خود بپردازد و شخص در راه مانده را راه بنمایند، راهها را آباد سازند و لشکریان اسلام را که برایشان گذر کنند، خوراک و یک شب و یک روز به آنان جای دهند و نیز بر پیمان خود، استوار و نیکخواه مسلمانان باشند، جان و مال و زمینشان، در پناه مسلمانان از تجاوز دشمن به دور خواهد بود. ولی چنانچه ناکاری کنند و پیمان را دگرگون سازند، مسلمانان در برابر ایشان تعهدی نخواهند داشت. قعقاع بن عمرو، نعیم بن مقرن و سوید بن مقرن، گواه گشتند.

(و در محرم نوشته شد.)

پیمان اصفهان

طبری ص ۲۶۴۱.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته عبدالله برای پادگوسپان^۱ و مردم اصفهان و پیرامون آن است: شما تا آنگاه که همساله، به اندازه توانایی خویش برای هر فرد بالغ، به فرمانروای خود سرگزیت بپردازید، مسلمان را راه بنمایید و راهش را هموار سازید و یک روز و یک شب از وی پذیرایی کنید و مسلمان پیاده را تا یک منزل، سواره ببرید، در پناه اسلام خواهید بود. بر هیچ مسلمانی درازدستی مکنید؛ نیکخواه آنان باشید و آنچه را که باید به جای آورید. تا زمانی که این کارها را انجام دهید، در امان هستید. ولی چنانچه یکی از آنها را دگرگون سازید و یا دیگری آنها را نادیده گیرد و شما او را به دست مسلمانان

نسیارید، در امان نخواهید بود. هر کس مسلمانی را دشنام دهد، به سختی کیفر می‌بیند و اگر مسلمانی را بزند، او را خواهیم کشت.
 عبدالله بن قیس، این پیمان را نوشت؛ او و عبدالله بن وِزْقاء و عصمت بن عبدالله، بر آن گواه گشتند.

۱. در اوایل قرن پنجم میلادی در ایران، يك نفر پاذگوسپان، زیر فرماندهی سپاهبذ قرار داشت. قباد پسر انوشیروان، چهار پاذگوسپان در کشور معین کرد. (ایران در زمان ساسانیان ص ۱۵۹؛ فرهنگ دکتر معین ۱/۶۵۱). - م.

۳۳۴

پیمان با مردم ری

طبری ص ۲۶۵۵.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، امان‌نامه‌ای است که نُعیم بن مُقَرَّن به زینبی بن قولة داده است: (ابن نُعیم، به‌دست زینبی) به مردم ری پناه داد به شرط آنکه هر شخص بالغ در حدّ توانایی خویش، در هر سال سرگزیت بپردازد؛ ایشان نیکخواه مسلمانان باشند و آنان را راهنمایی کنند و به ایشان خیانت نکنند. يك روز و يك شب از مسلمانان پذیرایی کنند و آنان را گرامی داورند. هر کس مسلمانی را ناسزا گوید یا او را خوار شمرد، به سختی کیفر خواهد دید؛ و هر کس مسلمانی را بزند، کشته خواهد شد. کسی که این پیمان را دگرگون سازد و به‌دست مسلمانان سپرده نشود، بی‌گمان جمع شما را از هم خواهد گسست. نُعیم این پیمان‌نامه را نوشت و خود نیز بر آن گواه گشت.

پیمانی با مردم دماوند و دیگر مردمان

طبری ص ۲۶۵۶.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته نَعِیم بن مَقْرَن است برای مردانشاه مَسْمَعَان^۱ دماوند و خوار و لارز و شیرز: چنانچه مردم سرزمین خود را از دشمنی با مسلمانان بازداري بهراستی که تو و کسانی که با تو، در پناه اسلام خواهید بود. تو با پرداخت سالانه دویست هزار درهم به وزن هفت^۲، از تعرض کارگزار سرزمین خود بهدور خواهی بود. تا بر این پیمان استوار باشی، هیچ کس بر تو نخواهد تاخت، و بی دستوری تو کسی به خاك تو گام نتواند نهاد. کسی که این پیمان را دگرگون سازد و یا پیمان شکن را به مسلمانان نسپارد، نَعِیم را با او پیمانی نیست. نَعِیم این پیمان نامه را نوشت و بر آن گواه گشت.

۱. مَسْمَعَان: معرب مَسْمَعَان یعنی مَهْمَعَان و سرورمغان و یا به گفته کریستن سن «مغان مغ» بوده است (فرهنگ دکتر معین ۴/۴۱۲: ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۸). - م.
۲. درهم بر دو گونه بوده است: درهم وافی که وزن هر درهم، يك مثقال بوده؛ و درهم سببه که وزن هر ده درهم از آن، هفت مثقال بوده است و گویا به همین مناسبت آن را درهم سببه گفته اند (کتاب الأموال ابو عبید ص ۷۰۱-۷۰۲: مفاتیح العلوم ص ۱۲۲-۱۲۳). - م.

پیمان با مردم قومس

طبری ص ۲۶۵۷.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنهارنامه ای است که سُوید بن مَقْرَن، درباره جانها، آیینها و داراییهای مردم قومس و بیروان آنان، به ایشان داده است. بر این پایه که هر فرد بالغ، به قدر توانایی و به دست خویش، سرگزیت مقرر را بپردازد. ایشان نیکخواه مسلمانان باشند و نیرنگ به کار نبرند. مسلمانان را راه بنمایند و

آن دسته از مسلمانان را که نزد مردم قومس آیند، يك روز و يك شب، از متوسط خوراك خویش، خوراك دهند. چنانچه این پیمان را دگرگون سازند و آن را ناچیز انگارند، ذمه مسلمانان از ایشان بری خواهد بود.

سُوید آن را نوشت و بر آن، گواه گشت.

۳۳۷

بستن پیمان با مردم گرگان

طبری ص ۲۶۵۸-۲۶۵۹؛ تاریخ جرجان، ابوالقاسم حمزه بن یوسف سهمی، ص ۵-۶.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته‌ای است از سوی سُوید بن مقرن برای رُزبان صول پسر رُزبان و مردم دهستان و دیگر مردم گرگان:

شما در پناه اسلامید و بر ماست که از شما دفاع کنیم. نیز وظیفه دارید که هر فرد بالقتان درخور توانایی خویش، همه‌ساله سرگزیت مقرر را بپردازد. از هر يك از شما که یاری بخواهیم، پاداش یاری وی، به جای سرگزیت او به‌شمار خواهد آمد. ایشان تا آنگاه که سرگزیت بپردازند، به درمانده راه، راه بنمایند، نیکخواه باشند و از مسلمانان پذیرایی کنند و به زیان مسلمانان، به دشمن یاری ندهند و راه خیانت در پیش نگیرند، جانها، داراییها و دینهایشان در امان خواهد بود. هر کس که با اینان به سر برد، از حقوق ایشان برخوردار خواهد گشت؛ و هر کس برود، تا رسیدن به پناهگاه خویش در امان خواهد بود. افزون بر آنچه یاد شد، هر کس مسلمانی را دشنام دهد، به سختی کیفر خواهد دید و کسی که مسلمانی را بزند، ریختن خون وی رواست.

سواد بن قُطبه، هند بن عمرو، سِمالک بن مخرمه و عتیبه بن نهاس، گواه گشتند و به سال

هیجدهم نوشته شد.

۳۳۸

پیمان با مردم طبرستان و گیلان

طبری ص ۲۶۵۹-۲۶۶۰.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
این نوشته‌ای است از سوی سُوید بن مَقْرَن، برای کسی از دشمنان به نام فرخان، اسپهبد خراسان
که بر مردم طبرستان و گیل گیلان فرمان می‌راند.
براین پایه که اگر تو راهزنان و مردم پیرامون سرزمین خود را از تجاوز بازداری و کسی را که
سر از فرمان ما می‌پیچد پناه ندهی، در پناه خدای - عَزَّوَجَلَّ - به سر خواهی برد. تو با پرداخت
پانصد هزار درهم به پول سرزمین خود، از تعرض فرمانروای آن (ناحیه) به دور خواهی ماند. اگر
چنین کنی، هیچ‌یک از ما حق تاختن بر تو و گام نهادن به سرزمین تو را نخواهد داشت و نیز هیچ‌کس
بی‌اجازه تو، نزد تو نخواهد آمد. راه ما همراه با اجازه، برای شما ایمن و راه شما نیز برای ما ایمن
خواهد بود. نباید کسی را که سر به فرمان ما نمی‌نهد، پناه دهید. نیز نباید به سود هیچ دشمنی، به ما
خیانت کنید. اگر چنین کنید، میان ما و شما پیمانی نخواهد بود.
سَواد بن قُطَبه تمیمی، هند بن عمرو مُرادِی، سِماک بن مَخْرَمه اَسَدِی؛ سِماک بن عُبَید عُبَیسی و
عُتَیبه نَهاس بکری، گواه گشتند، و به سال هجدهم نوشته شد.

۳۳۹

پیمان با مردم آذربایجان

طبری ص ۲۶۶۲.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
این، زنه‌نامه‌ای است که عُبَیبه بن فَرَقْد کارگزار عمر بن خطاب امیر مؤمنان، نسبت به جانها،
داراییها و آیینهای مردم آذربایجان و مردم جلگه‌های آنجا، کوهستانها و نرَم‌های آن و به پیروان
همه ادیان آن سرزمین، داده است که: ایشان به اندازه توان خویش، سرگزیت مقرر را بپردازند. این

پرداخت، کودکان، زنان و بیمارانی را که چیزی از دارایی جهان در دست ندارند، دربر نمی‌گیرد. این امان‌نامه، برای ایشان و نیز برای کسانی است که در سرزمین خود بمانند. اینان باید سپاهیان اسلام را يك روز و يك شب میهمان خود سازند و نیز به آنان راه بنمایند. هر يك از مردم این سرزمین را که به پیکار برند، سرگزیت آن سال از وی برداشته خواهد شد. کسی که بماند، همچون ماندگان، گزیت خواهد پرداخت. کسی که برود، تا رسیدن به پناهگاه خویش، در پناه خواهد بود. این پیمان را جُنُب نوشت و بُکیر بن عبدالله لثی و سِماک بن خَرّشه انصاری گواه گشتند؛ و به سال هجدهم نوشته شد.

۳۳۹/الف

نامهٔ عمر به عتبه بن فرقده، دربارهٔ پارچهٔ دِبا

بخاری ۲۵/۷۷ سه روایت، بحن ش ۲۴۳، ۳۵۶؛ تاریخ عمر بن الخطاب، ابن الجوزی ص ۹۴؛ صحیح مسلم ۱۳/۳۷-۱۴؛ دراست فی الحدیث، أَعْظَمی ص ۱۳۹ (وی به الکفایة، خطیب ص ۳۳۶ نیز ارجاع داده است).

بخاری (۱) با ابن فرقده در آنربایجان بودیم که نامهٔ عمر به دست ما رسید: «به راستی که پیامبر خدا (ص) مردم را از پوشیدن جامهٔ ابریشمین، بازداشته است؛ مگر این مقدار — به دو انگشت پس از شست خود اشاره کرد.» گفت: آنچه که ما از سخن وی دریافتیم این است که منظور او (ص) نشانه‌های جامه‌ها بوده است...^۱

بخاری (۳) عمر به وی نوشت که پیامبر خدا (ص) گفت: آن مقدار دِبا که در این جهان بر تن کنند، در آن جهان آن را بر تن نخواهند کرد.

مُسلِم: ای عتبه بن فرقده! آن، از دسترنج تو و مادر تو به دست نیامده است. با آنچه که خود را در خانهٔ خود با آن سیر می‌سازی، مسلمانان را نیز با همان، سیرگردان. از تن‌آسانی و پوشیدن جامهٔ مشرکان و ابریشم پرهیز که پیامبر خدا (ص) از برتن کردن جامهٔ ابریشمین، بازداشته و گفته است: مگر این اندازه (پیامبر، دو انگشت خود را برای ما بلند کرد) و زهیر، دو انگشت شست و میانین خود را بلند کرد و آن دو را بهم پیوست.

... در روایت ابن حنبل آمده است: هنگامی که طیلستانها را دیدیم، دانستیم که منظور پیامبر، دکمه‌ها و بند آنها بوده است...^۲

۱. روایت دوم بخاری، چیزی بیش از روایت نخست وی، دربر ندارد. م.
 ۲. در روایت ابن‌الجوزی نیز، مطلبی جز آنچه که یاد شد، نیامده است. م.

۳۴۰

گواهی - نوشته پرداخت خراج

طبری ص ۲۰۵۴-۲۰۵۵.

از کارگزاران خراج، نوشته خواستند؛ آنان نوشته‌ای یکسان برای خراجگزاران که گواهی پرداخت خراج بود، دادند.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، گواهی پرداخت^۱ سرگزیت است برای کسانی که بر پایه صلحی که میان ایشان و فرمانده، خالد بن ولید استوار گشته است. ایشان متعهد شده‌اند که فلان و فلان مقدار، سرگزیت بپردازند. من، بهراستی آنچه را که خالد بر سر آن با ایشان پیمان بسته بود، دریافت کرده‌ام. تا زمانی که به پرداخت سرگزیت تن دردهید و از نافرمانی، خودداری کنید، خالد و مسلمانان در برابر کسی که این پیمان را دگرگون سازد، پشتیبان شما خواهند بود. زنهار شما بر جای و پیمانتان پیمان است و ما، در نگاهداری آن استواریم.

ایشان نیز آن‌دسته از یاران پیامبر را که خالد گواه گرفته بود، یعنی هشام، قَعْقَاع، جابر بن طارق، جریر، بشیر، حَنْظَلَه، اَزْدَاد، حجاج بن ذی العُنُق و مالک بن یزید را، گواه خویش ساختند.

۱. تراست: گواهی و پیمانی بوده که انباردار به گزارنده خراج می‌داده است (مفاتیح العلوم، خوارزمی ص ۵۵). م.

(۳۴۱-۳۴۱/الف - ۳۴۱ ب)

فرمان عمر درباره از شیر گرفتن کره اسبها یا چرانیدن آنها در بصره

بلاذری ص ۳۵۱؛ ابن سعد ۱/۷ ص ۲، ۳، ۴۹.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا امیر مؤمنان به مغیره بن شعبه:

درود بر تو؛ من همراه تو آفریدگاری را می ستایم که جز او خدایی نیست.

اما بعد: ابو عبدالله گفته است که وی هنگام فرمانروایی ابن غزوان^۱، در بصره به کشاورزی پرداخته و کره اسبان را در زمانی که هیچک از مردم بصره از شیر نمی گرفته اند (یا نمی زایانیده اند)، از شیر گرفته (یا زایانیده)^۲ است. چه پیش نیکویی! در راه کشاورزی و اسبان وی، او را یاری ده؛ زیرا که من به او اجازه کشاورزی داده ام. چنانچه زمین وی از زمینهای خراج عجمان یا زمینی که آب زمین خراج را به سوی آن بازگردانند، نیست، آن را به او واگذار و با وی جز به نیکی رفتار مکن. درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

معیقوب بن ابوقاطمه، این فرمان را در ماه صفر، سال هفدهم، نوشت.

روایت دیگر (بنگرید: ابن سعد، ج ۱/۷ ص ۲-۳).

هنگامی که عبه سرگرم خطبه خویش بود، مردی فرمان عمر را برای وی آورد. در آن نوشته شده بود:

اما بعد: ابو عبدالله ثقفی گفته است که وی در بصره اسبهایی را پرورش داده که تاکنون هیچ کس چون او نکرده است. از این رو، هنگامی که این نوشته من به دست تو رسید، وی را بنواز و در کاری که از تو یاری می خواهد، یاریش ده.

روایتی دیگر (بنگرید: ابن سعد، ج ۱/۷ ص ۴۹).

ابو عبدالله نافع بن الحارث بن کله... نخستین کس بود که در بصره به چرانیدن (پرورش) اسب پرداخت و از عمر بن خطاب خواست که زمینی را در آنجا به وی واگذارد. عمر به ابوموسی اشعری نوشت که ده جریب زمین را که هیچ مسلمان یا همپیمان مسلمانی در آن حقی نداشته باشد، به وی دهد و او نیز چنین کرد.

۱. عبه بن غزوان بن الحارث، یکی از نخستین مهاجران بود. وی در پیکار بدر حضور داشت. شهر ابله را او گشود. او طرح ساختن شهر بصره را ریخت. وی به سال هفدهم هجری در زمان خلافت عمر درگذشت (المعارف ص ۲۷۵). - م.
 ۲. ایتلاه: به هر سه معنای از شیر گرفتن و کمک کردن بر زاییدن چهارپایان و چرانیدن آنها، آمده است (لسان ۲۶۲/۱۵ و ۱۶۴). - م.

۳۴۲

نیز فرمانی از عمر، دربارهٔ ابوعبدالله، به ابوموسی

ابوعبید، ش ۶۸۷-۶۸۸؛ الخراج، یحیی بن آدم ش ۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹؛ ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰۱/الف.

مردی از مردم بصره از قبیلهٔ ثقیف به نام نافع ابوعبدالله، بیرون رفت. او نخستین کس بود که به چرانیدن (و پرورش اسب) در بیابان بصره پرداخت. پس وی به عمر خطاب گفت: در بصره زمینی در دست ماست که زمین خراج نیست و به هیچ مسلمانی نیز زیانی نمی‌رساند. چنانچه به اندیشه تو درست می‌آید که آن را به من واگذاری تا چراگاه اسبان خود سازم، چنین کن. راوی گوید: پس عمر به ابوموسی اشعری نوشت: اگر آن زمین، چنان است که وی می‌گوید، آن را به او واگذار (اقطاع کن).

از ابوجمیله روایت است که گفت: فرمان عمر به ابوموسی را خواندم. آن، چنین بود: همانا ابوعبیدالله در کرانهٔ دجله، از من زمینی را خواسته است. چنانچه آن زمین، زمین خراج نیست و از آب زمین خراج نیز آبیاری نمی‌گردد، آن را به وی ده.

۳۴۳

پیمانی با بزرگ هرات (در افغانستان)

بلاذری ص ۴۰۵.

به نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

این، فرمان عبدالله بن عامر به فرمانروای هرات و پوشنگ و بادغیس است: وی را به پرهیز از نافرمانی خدا، به نیکخواهی مسلمانان و آبادساختن زمینهایی که در دست اوست، فرمان داده و در برابر هرات، دشتستان و کوهستان آن، با پرداخت خراج مقرر با وی پیمان بسته است. نیز او باید آن خراج را به گونه‌ای یکسان، بر زمینهای مردم بخش کند. از اینرو، هرکس از پرداخت آن سرباز زند، او را پیمانی نبوده و در پناه اسلام نخواهد بود. (این پیمان را) ربیع بن نهشل نوشت و ابن عامر آن را مهر کرد.

۳۴۴

نامهٔ مرزبان مَرورود به أُحْنَفِ بن قَیس

طبری ص ۲۸۹۸-۲۹۰۰.

به فرمانده لشکرها:

ما آفریدگاری را سپاس می‌گوییم که فرمانرواییها به‌دست اوست. هر سلطنتی را که بخواهد از میان می‌برد. هر کس را بخواهد، پس از خواری برمی‌کشد و هر که را بخواهد، از جایگاه والا به زیر می‌آورد.

گرویدن نیای من به اسلام و آن بزرگداشت و پایگاهی که از پیامبر شما دیده مرا به پیمان و آشتی با تو واداشته است. از این‌رو، ما به شما خوش‌آمد می‌گوییم و از دیدار شما خرسندیم. من شما را به برقراری آشتی میان ما و شما فرامی‌خوانم. بر این پایه که من شصت‌هزار درهم خراج بپردازم و شما نیز، زمینها و روستایی را که شاه شاهان، خسرو به پاداش کشتن ماری که مردمان را می‌خورد و راهها را بسته بود، به نیای پدرم واگذارد، با مردمان آنها، به‌دست من سپاری؛ از هیچ‌یک از کسان خاندان من، هیچ‌گونه خراجی نستانید و عنوان مرزبانی، از خاندان ما به دیگری سپرده نشود. اگر آنچه را که یاد شد به من دهی، من به‌سوی تو خواهم آمد. فرزند برادرم مَاهَک را برای دستیابی به اطمینان از سوی تو نسبت به آنچه که خواسته‌ام، نزد تو فرستادم.

همداستانیم. درخواست و پیشنهاد تو را بر این پایه پذیرفتیم که از سوی کشاورزان و زمینهای خود، شصت هزار درهم به من و فرمانروای مسلمانان پس از من پردازی. البته بهجز آن زمینهایی که خسرو ستمگر بر خویشتن، به علت کشتن ماری که در زمینی تباهی پدید آورده و راه را بسته بود، به نیای پدر تو واگذار کرده است^۱. زمین از آن خدا و پیامبر اوست و آفریدگار جهان، آن را به دست هر يك از بندگان خویش که بخواهد، می سپارد.

چنانچه مسلمانان بخواهند، بر تو است که با رزم آوران دلاور^۲ همراه خویش، به یاری آنان شتافته با دشمنان ایشان پیکار کنی. نیز وظیفه مسلمانان است که تو را در پیکار با دشمنانی که با همکیشان پیرامون تو در ستیزند، یاری دهند. در این باره، نوشته‌ای به تو خواهم داد که پس از من در دست تو بماند. تو و هیچ‌یک از خاندان و بستگان تو، خراج نخواهید داد. اگر به اسلام روی آوری و از پیامبر اسلام پیروی کنی، تو برادر مسلمانان بوده از سهم بیت‌المال و پایگاه و مقرری آنان، برخوردار خواهی گشت. من و پدرم و مسلمانان و پدرانشان، در به کار بستن این پیمان، نسبت به تو متعهد هستیم.

جزء بن معاویه (یا معاویه بن جزء) السّعدی، حمزة بن هرماس، حمید بن الخیار مازنیان و عیاض بن ورقاء أسیدی، بر متن این نوشته، گواه گشتند و کیسان مولا و وابسته بنی ثعلبه، در روز یکشنبه از ماه خدا محرم، آن را نوشت.

(جای نقش انگشتی اُخْتَفَ که عبارت «نعمدالله» یعنی خدا را می پرستیم، بود).

۱. یعنی آن زمینها، مال خود شماست و مسلمانان را در آن، حقی نیست. — م.
۲. آساوره جمع آسوار به معنی سوارکار است؛ زیرا پارسیان بر کسی نام آسوار می نهادند که دلاور و پهلوان باشد (مفاتیح العلوم ص ۱۱۵). — م.

۳۴۶

پیمان با مردم ذیبل^۱ در ارمنیه

بلاذری ص ۲۰۰.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از حبیب بن مسلمه برای ترسایان مردم ذیبل، زردشتیان و یهود آنجا و حاضران و غایبانشان:

من به جانها، داراییها، پرستشگاهها و باروی شهر شما، زنهار داده‌ام. از این‌رو، شما در پناه ما هستید و تا آنگاه که بر پیمان خویش استوار مانید و سرگزیت و خراج پذیرفته را بپردازید، ما نیز بر پیمان شما پایدار خواهیم ماند.

۱. به فتح دال و ضم باء، شهر مشهوری است در کنار دریای هند (یاقوت ۶۳۸/۲). ابن خردادبه، دیپل را یکی از شهرهای سindh به‌شمار آورده است (المسالك والممالك ص ۵۶). - م.

۳۴۷

نامه‌ای به مردم تغلیس

ابوعبید، ش ۵۲۲؛ طبری ۲۶۷۴-۲۶۷۵؛ بلاذری ص ۲۰۱؛ الأموال، ابن‌زنجویه (خطی) ورق ۷۲/ب.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از حبیب بن مسلمه به مردم تغلیس:

ما با شما در آشتی هستیم. من همراه شما آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما بعد: فرستاده تغلیسی شما نزد من و مؤمنان همراه من آمد و از زبان شما گفت که: ما مردمی بودیم که پس از پشت‌سر نهادن روزگار خواری و بی‌ارزشی و نادانی بسیار، خداوند ما را گرامی داشت و برای ما پیامبری برانگیخت. از این‌رو سپاس خدای را که پروردگار جهانیان و بخشاینده و بخشایشگر است؛ و درود و رحمت وی بر پیامبرش باد که ما را به‌وسیله او راهنمایی کرد. نیز (آن) تغلیسی از زبان شما یاد کرد که خداوند، هراس ما مسلمانان را در دل دشمنان ما افکنده است؛ در صورتی که ما جز از رهگذر یاری آفریدگار، هیچ توان و نیرویی نداریم. او گفت که شما دوستدار آشتی با ما هستید. من و مسلمانان همراه من، با خواسته شما ناهماهنگ نیستیم. تغلیسی ره‌آورد شما را نزد من آورد. ما بهای نقد و جنس آن را یکصد دینار برآورد کردیم؛ ولی پرداخت آن، همه‌ساله برای شما مقرر نیست. اما ساکنان هر خانه، باید يك دینار تمام، سرگزیت، نه سربها بپردازند. پیمان‌نامه و زنهارنامه شما را در برابر انبوه مؤمنان نوشتیم و آن را همراه عبدالرحمان بن جزء نزد شما فرستادم. وی در نظر ما، مردی اندیشمند و آگاه به فرمان خدا و کتاب اوست. اگر محتوای پیمان نامه را بپذیرید، آن را به شما خواهد داد؛ وگرنه، او شما را به پیکار

برابر^۲ (که از پیش آگهی داده شده) با خدا و پیامبر او و همه مؤمنان، فراخواهد خواند. روشن است که خداوند، خیانتکاران را دوست ندارد. تندرستی و بهرور ماندن از گزند، از آن کسی است که پیرو راستی گردد.

۱. این پذیرش، هماهنگ با متن قرآن است: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (أنفال/۶۱). - م.
۲. یعنی شما از نظر آگاهی قبلی به پیکار، با مسلمانان برابر هستید (کتاب الأموال ص ۳۰۲، پانویست مُصحح). - م.

۳۴۸

متن پیمان با مردم تفلیس

ابوعبید، ش ۵۲۲؛ طبری ۲۶۷۴-۲۶۷۵؛ بلاذری ص ۲۰۱-۲۰۲؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی)، ورق ۷۲/الف. مقابله کنید: یاقوت ۳۹۶/۲ و ۲۶۰/۴.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنهارنامه حبیب بن مسلمه برای مردم تفلیس از سرزمین هرْمُز است. زنهاری است برای شما، فرزندانان و مردم سرزمین شما، برای داراییها و پرستشگاهها و دین شما که در برابر آن، به پرداخت يك دينار تمام سرگزیت برای ساکنان هر خانه، با خردی و حقارت^۱ تن دردهید. برای کمتر نمودن مقدار سرگزیت، نباید مردم چند خانه در یکجا گردهم آیند. ما نیز برای افزودن مقدار آن، نباید جمعی را پراکنده سازیم.

لازم است که درخور توان خود، نیکخواه ما باشید و ما را در برابر دشمنان خدا و پیامبر خدا و مؤمنان، یاری دهید. مسلمانی را که از دیار شما می‌گذرد، يك شب میهمان خویش سازید و با خوردنی و نوشیدنی حلال و معمول اهل کتاب، از وی پذیرایی کنید؛ و بی‌آنکه آسیبی به شما رسد، راه را به مسلمانان نشان دهید. اگر یکی از مؤمنان، به‌ناچار نزد شما بماند، در صورتی که مانعی در میان نباشد، او را به نزدیکترین گروه مسلمانان برسانید. اگر به‌سوی خدا بازگردید، نماز گزارید و زکات بپردازید، برادران دینی ما خواهید بود. کسی که از ایمان و اسلام و پرداخت گزیت روی گرداند، دشمن خدا و پیامبر او و مؤمنان به‌شمار خواهد آمد؛ و از خداوند، به زیان وی یاری خواهند خواست.

چنانچه به‌علت گرفتاری مؤمنان، دشمن بر شما چیره گردد، شما را با این کار بازخواست نخواهند کرد و پس از بازگشت به‌سوی مسلمانان، آن کار، پیمان شما با مسلمانان را از میان نخواهد برد. آن، به زیان و این، به سود شماست.^۲
خدا و فرشتگان او و پیمبرانش، گواه گشتند و گواهی آفریدگار، بس است.

۱. این گفته، الهامی است از آیه ۲۹ سوره توبه «... حَتَّى يَغْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» - م.
۲. منظور این است که چیره گشتن دشمن مسلمانان بر شما، به زیان شما و در زنده‌ار اسلام بودن، به سود شماست. - م.

۳۴۹

تجدید پیمان با مردم تفلیس

بلاذری ص ۲۰۲.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته جراح بن عبدالله برای مردم تفلیس از رُستاق (یا بخش) مَنجلیس از ایالت جُرزان است:

ایشان، زنده‌نامه‌ای را نزد من آورده‌اند که حبیب بن مَسْلَمَه به ایشان داده است. در آن آمده است که آنان به پرداخت سرگزیت، با حالت خردی و فروتنی تن در داده‌اند و حبیب پیمان صلحی در برابر زمینها، تاکستانها و آسیابهایشان که آنها را آواری می‌نامند، با ایشان بسته است. نیز پذیرفته‌اند که در برابر ساینه از رُستاق مَنجلیس و طعام و دید و نا از رُستاق قُحویط از ایالت جُرزان، در برابر این آسیابها و تاکستانها تنها یکبار در سال به مقدار یکصد درهم، خراج بپردازند. من زنده‌ار و پیمان صلح ایشان را پذیرفتم و دستور دادم که چیزی بر خراج آنان نیفزایند.

از این‌رو، هر کس که این نوشته من بر وی خوانده شود، به خواست خدا، نباید درباره‌ی ایشان از محتوای آن فراتر رود. (و این نامه را) ... (فلان؟) نوشت.

پیمان با مردم موقان (مغان)

طبری ص ۲۶۶۶-۲۶۶۷.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنه‌نامه‌ای است که بُکَیْر بن عبدالله به داراییها، جانها و آیینهای مردم موقان از کوههای قبیج داده است که در برابر آن، هر فرد بالغ يك دینار یا معادل آن را به‌عنوان سرگزیت بپردازد. نیکخواه باشند و مسلمانان را راهنمایی کنند و يك روز و يك شب از ایشان پذیرایی کنند. تا زمانی که بر این پیمان استوار و نیکخواه مسلمانان باشند، در امان خواهند بود و ما نیز بر آن پایدار خواهیم ماند؛ و در این راه، خدا را به یاری می‌طلبیم.

چنانچه نادرستیشان آشکار گردد و پیمان را نادیده گیرند، در زنه‌ار ما نخواهند بود؛ مگر آنکه همه نابکاران را به‌دست ما بسپارند. در غیر این صورت، اینان نیز در شمار هواداران نابکاران خواهند بود. شَمَاح بن ضِرار، رُساس بن جُنَادب و حَمَلَة بن جُوْیه، گواه گشتند؛ و در سال بیستویکم نوشته شد.

پیمان با شهر بَرّاز و مردم ارمنیه

طبری ص ۲۶۶۵-۲۶۶۶.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنه‌نامه‌ای است که سُرَاقَة بن عمرو کارگزار امیر مؤمنان عمر بن خطاب، به شهر بَرّاز و مردم ارمنیه و ارمنیان داده است:

وی به جانها، داراییها و دین ایشان، زنه‌ار داده است که زبانی نبینند و پیمانشان شکسته نشود. بومیان ارمنیه و ابواب (در بند) و بیگانگان و مردمی که در پیرامون ایشان و با آنان متحدند، باید خود را برای هرگونه یورش آماده سازند و برای هرکاری که والی صلاح بیند، چه آن کار روی دهد و یا